

نویسنده‌ی بزرگ

بند ۱ حاتم طایی را گفتند: «از خود بزرگ همّت تر در جهان دیده‌ای یا شنیده‌ای؟»

بند ۲ گفت: «بلی؛ یک روز چهل شتر، قربانی کرده بودم امّرای عرب را؛ و خود به گوشه‌ی صحرا به حاجتی بیرون رفتم.

بند ۳ خارگنی را دیدم، پُشته فراهم نهاده.»

بند ۴ گفتم: «به مهمانی حاتم چرا نروی؛ که خَلقی بر سِماطِ او، گرد آمده اند؟»





«هر که نان از عملِ خویش خورد

مَنْتِ حاتمِ طایی نبرد»

من او را به هَمّت و جوان مردی از خود ، برتر دیدم.

بند ۶ حکایتی که خواندید ، از کتاب «گلستان» سعدی است. سعدی اهل شیراز بود. او دوران کودکی و نوجوانی را در شیراز

گذراند؛ اما پس از آن به سفر رفت تا چیزهای بیشتری یاد بگیرد. ابتدا به بغداد رفت و در آنجا ، تحصیلات خود را ادامه داد.

بعد به جاهای دیگری مانند سوریه، لبنان و روم رفت. همچنین، برای زیارت خانه ی خدا ، به مکه سفر کرد. سرانجام

پس از سی و پنج سال سفر ، به شیراز برگشت و از خاطراتش ، حکایت ها و شعرها نوشت. حاصلِ آن ، دو کتاب بازرش

«گلستان» و «بوستان» است. این کتاب ها از افتخارات فرهنگی و ادبی ما ایرانیان هستند.

بند ۷ سعدی با قرآن و احادیث نیز آشنایی کامل داشت. مردم کشور ما ، از گذشته تا کنون ، با آثار سعدی آشنا هستند و

در سخن گفتن ، از جمله های بسیار زیبای او استفاده می کنند. بسیاری از مردم دنیا نیز، آثار او را می خوانند و به آن ها

علاقه دارند.

بند ۸ اگر روزی به شیراز رفتی ، حتماً به دیدن آرامگاه این نویسنده و شاعر بزرگ برو.



درست و نادرست



۱ خارکن به مهمانی حاتم طایی رفت.

۲ حاتم طایی مردی سخاوتمند و بخشنده بود.

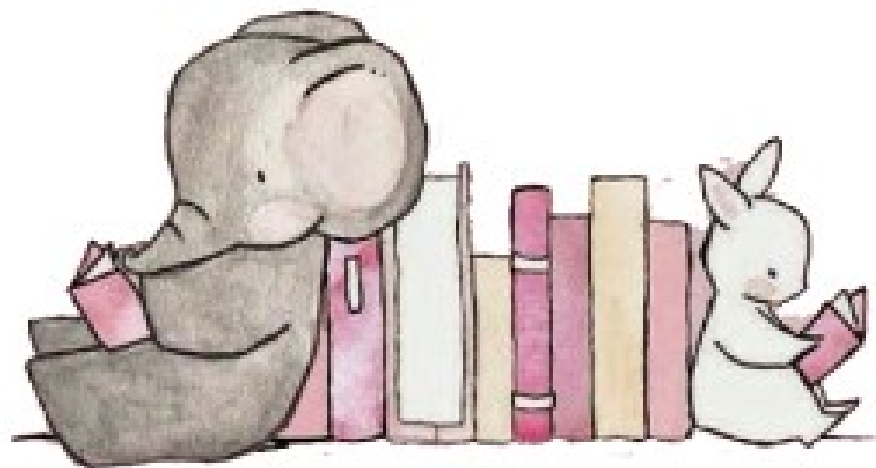


درک مطلب

۱ چرا حاتم طایی خارکن را جوان مردتر از خود می دانست؟

۲ آیا به غیر از سعدی، شاعران دیگری را نیز می شناسی؟ آنها را معرفی کن.

۳



۱ خارکن به مهمانی حاتم طایی رفت. **نادرست**

۲ حاتم طایی مردی سخاوتمند و بخشنده بود. **درست**

درک مطلب



۱ چرا حاتم طایی خارکن را جوان مردتر از خود می دانست؟ **چون خارکن با کار و زحمت خود روزی به دست می آورد و محتاج دیگران نبود.**

۲ آیا به غیر از سعدی، شاعران دیگری را نیز می شناسی؟ آنها را معرفی کن. **بله. حافظ، مولوی، عطار، فردوسی و**

۳ حاصل سی و پنج سال سفر سعدی چه بود؟ **دو کتاب با ارزش بوستان و گلستان.**

واژه‌آموزی



به جمله های زیر دقت کن.

■ گلستان، یعنی جایی که پر از گل است.

■ دبیرستان، یعنی جایی که دبیران در آن درس می دهند .

حالا تو بگو:

■ بیمارستان، یعنی..



واژه‌آموزی



به جمله های زیر دقت کن.



■ گلستان، یعنی جایی که پر از گل است.

■ دبیرستان، یعنی جایی که دبیران در آن درس می دهند .

حالا تو بگو:



■ بیمارستان، یعنی.. جایی که در آن بیماران را درمان می کنند.



صندلی صمیمیت



انتخاب موضوع و تفکر: به موضوعی که معلّم شما انتخاب می کند، خوب فکر کنید.



همفکری: حالا در گروه، درباره ی آن موضوع مشورت کنید. دقت کنید که موضوع خیلی کلی است ، بنابراین آن را به موضوع های کوچکتر تقسیم کنید.



کوچک کردن موضوع: نماینده ی گروه ها، موضوع کوچکتر گروه را روی تخته ی کلاس بنویسد.



انتخاب موضوع کوچک و تفکر: حالا در گروه یکی از موضوع های کوچک را انتخاب کنید و در مورد آن فکر کنید. سعی کنید موضوعی را انتخاب کنید که در مورد آن اطلاعات بیشتری دارید.



گفتار: هر وقت آماده بودید، نماینده ی گروه روی صندلی معلّم بنشیند و رو به دوستانتان، فقط در مورد بخشی که انتخاب کرده اید، صحبت کند. یادتان باشد، زمان صحبت شما خیلی طولانی نباشد تا برای شنیدن حرف های دوستانتان هم وقت داشته باشید.





حکایت



داستان کوتاهی است که از روزگار گذشته بر جای مانده است و با پند، اندرز و

نصیحت همراه است و تجربه ای از زندگی را بازگو می کند. قسمت اول متن درس «نویسنده ی

بزرگ»،

نمونه ای از حکایت است. حالا اگر حکایت دیگری را می دانی، برای دوستانت تعریف کن.

پادشاهی با غلامی در کشتی نشست و غلام تا آن زمان دریا را ندیده بود. گریه و زاری می کرد و لرزه بر اندامش افتاده بود. چندان که او را دلداری دادند آرام نگرفت. حکیمی در آن کشتی بود. به پادشاه گفت: اگر فرمان دهی من او را آرام کنم. پادشاه گفت: غایت لطف و کرم باشد. فرمان داد تا غلام را به دریا انداختند. باری چند غوطه خورد، او را از دریا گرفتند. چون بر کشتی آمد به گوشه ای نشست. پادشاه تعجب کرد و پرسید: در این چه حکمتی بود؟ گفت از اول رنج غرق شدن نچشیده بود و قدر سلامتی نمی دانست. هم چنین قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.





با دقت به داستان کوتاه گوش کن و سپس ترتیب درست جمله های زیر را بگو.



گنجشک در پاسخ گفت: «من اگر جای تو بودم، پرواز میکردم.»

☐

خرگوش خیلی خوش حال شد و از فیل، گنجشک و قورباغه تشکر کرد.

☐

روزی خرگوش تصمیم گرفت برای دیدن عمویش به آن طرف رودخانه برود.

☐

فیل گفت: «اگر جای تو بودم، اصلاً به آن طرف رودخانه نمی رفتم.»

☐

خرگوش به قورباغه ای که کنار رودخانه بود، گفت: «اگر جای من بودی، چطور از رودخانه می گذشتی؟!»

☐



با دقت به داستان کوتاه گوش کن و سپس ترتیب درست جمله های زیر را بگو.

۳

گنجشک در پاسخ گفت: «من اگر جای تو بودم، پرواز میکردم.»

۵

خرگوش خیلی خوش حال شد و از فیل، گنجشک و قورباغه تشکر کرد.

۱

روزی خرگوش تصمیم گرفت برای دیدن عمویش به آن طرف رودخانه برود.

۴

فیل گفت: «اگر جای تو بودم، اصلاً به آن طرف رودخانه نمی رفتم.»

۲

خرگوش به قورباغه ای که کنار رودخانه بود، گفت: «اگر جای من بودی، چطور از رودخانه می گذشتی؟!»

روزگاری در شهر بغداد، خلیفه ای نیمه های شب از خواب پرید.

او خواب بدی دیده بود؛ بنابراین هراسان شد و دیگر خوابش نبرد. این بود که در قصر، شروع به قدم زدن کرد تا صبح شد.

صبح که وزیر برای رسیدگی به کارها، سراغ او رفت، خلیفه را خسته و خواب آلود دید.

پرسید: «چه شده که خلیفه را نگران و خسته می بینم؟» خلیفه چشم هایش را مالید و گفت: «دیشب خوابی

دیدم که تا صبح، آرام و قرار را از من گرفت.»

وزیر گفت: «نگران نباشید! شاید معنای خواب شما، خیر باشد. برای آنکه آرامش پیدا کنید، دو خواب گزار را می

آوریم تا بگویند که معنای خواب شما چیست.»

خلیفه پرسید: «اگر خوب نبود، چه؟»

وزیر گفت: «حتماً خواب خوبی دیده اید، نگران نباشید.»

مأموران رفتند و آن دو نفر را به نزد خلیفه آوردند. خلیفه گفت: «در خواب دیدم که ناگهان همه ی دندان هایم ریخت!»

مرد خواب گزار گفت: «عجب خواب بدی!»





خلیفه گفت: «زودتر بگو معنی آن چیست.»

خواب گزار گفت: «معنای خواب خلیفه این است که همه ی نزدیکان خلیفه می میرند

و خلیفه زنده می ماند.»

خلیفه تا این حرف را شنید، بر سر زد و گفت: «وای بر تو! این چه حرفی بود که زدی!»

بعد به اطرافیان خود اشاره کرد و گفت: «زود این مرد نادان را مجازات کنید»

خواب گزار گفت: «قربان! مگر من حرف بدی زدم؟»

خلیفه گفت: «ای نادان، وقتی همه ی نزدیکان من بمیرند، زندگی برای من چه ارزشی دارد؟ برو که دیگر نمی خواهم تو را

ببینم.»

سپس خلیفه رو به خواب گزار دیگر کرد و گفت: «حالا تو بگو معنای خواب دیشب من چیست؟»

خواب گزار، نگاه آرامی به خلیفه کرد و گفت: «خدای بزرگ به شما عمر طولانی بدهد و همیشه خواب های خوش ببینید!

اکنون به شما مژده می دهم که دیشب خواب بسیار خوبی دیده اید. معنی خواب خلیفه این است که عمر خلیفه از همه ی

نزدیکانش طولانی تر است!»

وقتی خلیفه حرف های خواب گزار دوم را شنید، با آرامش لبخندی زد و گفت: «آفرین بر تو! به این مرد پاداش خوبی بدهید که مرا بسیار خوشحال کرد.»

مأموران رفتند و جایزه ی خوبی برای خواب گزار دوم آوردند و با احترام او را تا بیرون قصر همراهی کردند.

یکی آهسته از وزیر پرسید: «این دو خواب گزار که یک حرف زدند! چرا یکی جایزه گرفت و یکی مجازات شد؟»

وزیر گفت: «حرف را همه جور می شود بر زبان آورد. یکی بد حرف زد، مجازات شد و یکی همان حرف را با زبان خوش گفت، پاداش

گرفت. بنابراین برای گفتن هر سخنی، اول باید فکر کنیم که چطور آن حرف را بیان کنیم.»

محمد میرکیانی 



چرا خلیفه خسته و خواب آلود بود؟ چون شب قبل خوابی دیده بود که تا صبح آرام و قرار را از او گرفته بود.

چرا خلیفه خواب گزار اول را نادان نامید؟ چون خواب گزار، خواب را به بدی تعبیر کرده بود.

کلمه ی «تو»، که در متن مشخص شده است، به چه کسی یا چه چیزی اشاره می کند؟ خواب گزار اول

کلمه ی «شما»، که در متن مشخص شده است، به چه کسی یا چه چیزی اشاره می کند؟ خلیفه



شخصی، نزد حکیمی رفت و گفت: «ای حکیم، راز خوشبختی و پیروزی را به من بیاموز.»

حکیم گفت: «اگر فردا بیایی، رازی را برای تو خواهم گفت.»

آن مرد رفت و فردا بازگشت. حکیم جعبه ای به او داد و گفت: «مواظب باش! در این جعبه نباید باز شود.» شخص با شگفتی جعبه را گرفت و راه افتاد. در راه به این فکر می کرد که درون جعبه چیست و چرا او نباید در آن را باز کند. وقتی به خانه رسید، صبرش تمام شد و در جعبه را باز کرد. ناگهان، موشی از جعبه بیرون پرید و رفت. آن شخص با دیدن موش، خشمگین شد و نزد حکیم بازگشت و گفت: «ای حکیم، من از تو رازی

خواستم، تو موش به من دادی!»

حکیم گفت: «ای نادان، تو که نمی توانی یک موش را در جعبه نگه داری، چطور می

توانی رازی را نزد خود حفظ کنی؟»

